

عربی

جامع

انسانی

ترجمہ

سید محمد علی مرتضوی

ترجمه

۴۵٪

درک مطلب

۱۵٪

تحلیل صرفی و اعراب

۱۵٪

ضبط حرکات

۵٪

مفهوم شعر و آیه

۵٪

قواعد

۲۵٪

۸۱	۱	۲	۳	۴
۸۲	۱	۲	۳	۴
۸۳	۱	۲	۳	۴
۸۴	۱	۲	۳	۴
۸۵	۱	۲	۳	۴
۸۶	۱	۲	۳	۴
۸۷	۱	۲	۳	۴
۸۸	۱	۲	۳	۴
۸۹	۱	۲	۳	۴
۹۰	۱	۲	۳	۴
۹۱	۱	۲	۳	۴
۹۲	۱	۲	۳	۴
۹۳	۱	۲	۳	۴
۹۴	۱	۲	۳	۴
۹۵	۱	۲	۳	۴
۹۶	۱	۲	۳	۴
۹۷	۱	۲	۳	۴
۹۸	۱	۲	۳	۴
۹۹	۱	۲	۳	۴
۱۰۰	۱	۲	۳	۴



۵ سؤال ترجمه (از عربی به فارسی) تک عبارتی

«تستطیع الدلافین أن تُرشدنا إلى مكان سقوط طائرة أو مكان غرق سفينة!»: دلفین‌ها ..

(۱) توانستند ما را به مکان سقوط هواپیما و غرق کشتی، هدایت کنند!

(۲) توانسته‌اند ما را به مکان سقوط هواپیما و غرق کشتی‌ها، راهنمایی کنند!

(۳) می‌توانند به مکان سقوط هواپیماها یا مکان غرق کشتی هدایت نمایند!

(۴) می‌توانند ما را به مکان سقوط یک هواپیما یا مکان غرق یک کشتی، راهنمایی کنند!

۲ سؤال ترجمه (از عربی به فارسی) چهار عبارتی (عین الصّحیح / عین الخطأ)

← وقت گه

عین الصّحیح:

(۱) أعضاء أُسرتي جلسوا أمامَ التلفازِ مشتاقينَ،: اعضای خانواده‌ام با اشتیاق جلوی تلویزیون نشسته بودند،

(۲) و كانوا يُشاهدونَ الحُجَّاجَ وَ هُمْ يَرَكَبُونَ الطَّائِرَةَ،: و حاجیان را نگاه می‌کردند در حالی که سوار هواپیما می‌شدند،

(۳) أُمِّي محزونٌ مِنْ أَنَّهُ ما كان استطاع أن يذهبَ إلى بيتِ اللَّهِ،: پدرم ناراحت بود از این که نمی‌تواند به خانه خدا برود،

(۴) وَ هُوَ مُشتاقٌ إِلَيْهِ وَ تتساقطُ دُمُوعُهُ مِنْ أَعْيُنِهِ!،: در حالی که بسیار به آن مشتاق بود پس اشکش از چشم‌هایش پی‌درپی جاری می‌شد!

۱ سؤال ترجمه (از فارسی به عربی) تک عبارتی = تعریب

«انسان‌های راستگو با راستگویی خود به چیزی می‌رسند که دروغگوها با فریبکاری‌شان بدان نمی‌رسند!»:»

(۱) الصّادِقُونَ يبلِغُونَ بِصدقِهِمْ شَيْئاً لَنْ يبلُغَهُ الكاذِبُونَ بِكذبِهِم!

(۲) يبلِغ الصّادِقُونَ بِصدقِهِم ما لَمْ يبلُغَهُ الكاذِبُونَ بِالاحتِمال!

(۳) يبلِغ الصّادِقُونَ بِصدقِهِم ما لا يبلُغَهُ الكاذِبُونَ باحتِمالِهِم!

(۴) إِنَّ الصّادِقِينَ يبلِغُونَ بِصدقِهِم ما لا يبلُغُها الكُذّابُ باحتِمالِهِم!

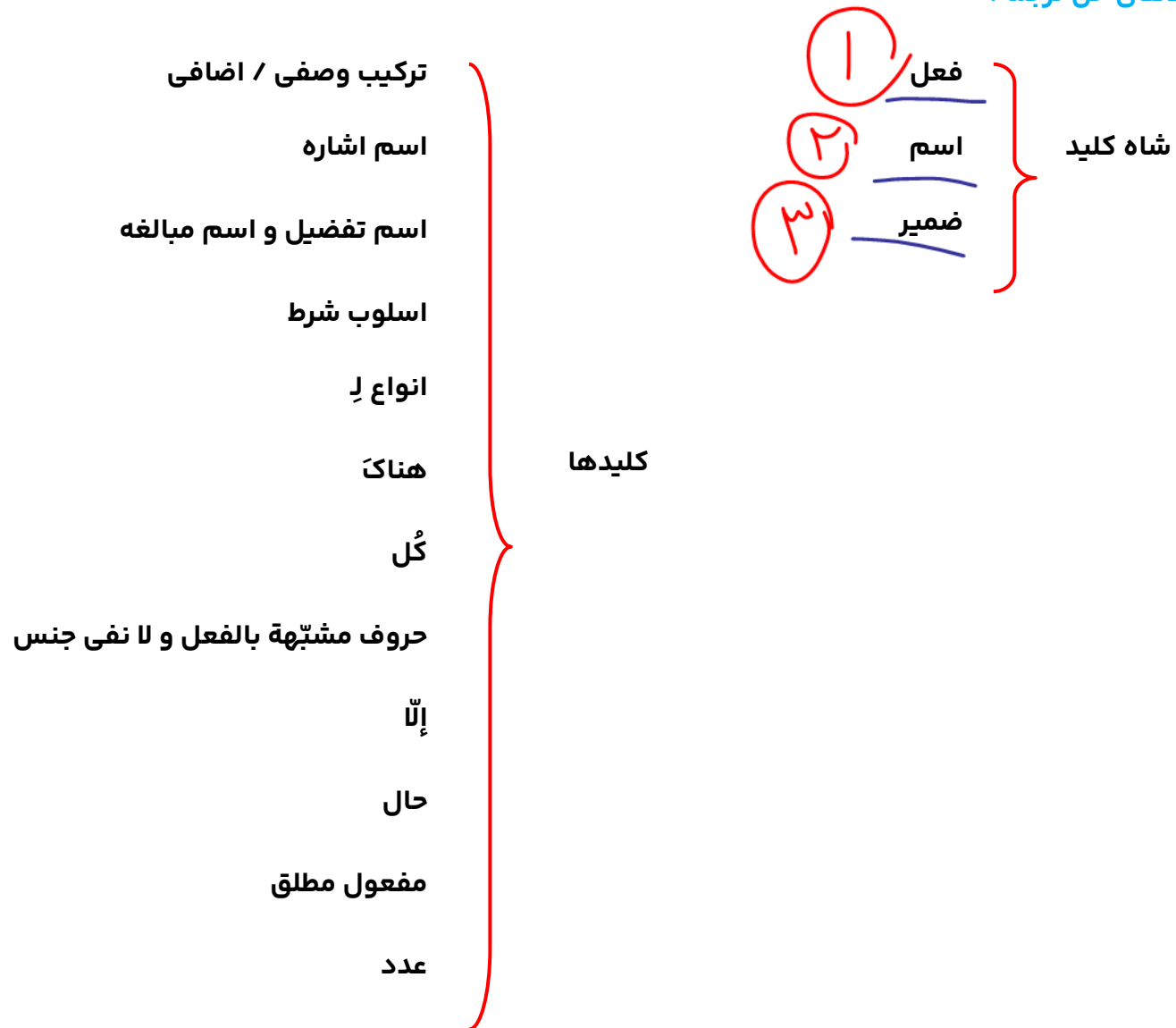


روش حل ترجمه تک عبارتی:

۱) به عبارت عربی يك نگاه چندثانیه ای می‌کنیم، شاه‌کلید یا کلید پیدا کرده و سعی می‌کنیم یکی دو گزینه را حذف کنیم.

۲) گزینه‌های باقی مانده را با هم مقایسه کرده و اختلاف پیدا می‌کنیم. سپس سراغ عبارت عربی می‌رویم و گزینه حذف می‌کنیم.

کلیدهای حل ترجمه:



فعل (صیغه فعل / زمان فعل / معلوم و مجهول)

(۱) صیغه فعل:

برای شناخت صیغه (شخص) فعل، باید در ابتدا با انواع فعل آشنا شویم:

تذکر: هر فعلی ۳ حرف اصلی دارد: فاء الفعل / عين الفعل / لام الفعل

ذهب
فاء الفعل عين الفعل لام الفعل

* فعل ماضی، بر زمان گذشته دلالت دارد؛ ساختار فعل ماضی همواره به صورت زیر است:

صیغه اول (سه حرف اصلی فعل)	۱	۲	۳
شناسه آخر	ذهب		

* فعل مضارع، بر زمان حال دلالت دارد؛ ساختار فعل مضارع همواره به صورت زیر است:

علامت مضارع (تیناً)	۱	۲	۳
سه حرف اصلی فعل	ذهب		
شناسه آخر			ان

* فعل امر، برای دستور دادن یا طلب کردن چیزی استفاده می شود؛ فعل امر را همواره از فعل مضارع می سازیم.

* فعل نهی، برای بازداشتن از کاری استفاده می شود؛ فعل نهی یا امر منفی را نیز همواره از فعل مضارع می سازیم.

ذهب
صیغه (تخفیف) فعل

صرف فعل ماضی (فعل ماضی = صیغه اول (سه حرف اصلی فعل) + شناسه آخر)

نام صیغه	ضمیر منفصل / متصل	فعل ماضی	مثال
مفرد مذکر غایب (لِلْغَائِبِ)	هُوَ	فَهِمَ	هُوَ فَهِمَ دَرَسَهُ: او یک آقا درسش را فهمید
مثنای مذکر غایب (لِلْغَائِبَيْنِ)	هُمَا	فَهِمَا	هُمَا فَهِمَا دَرَسَهُمَا: آن دو آقا درسشان را فهمیدند



فہم منفی ماہی غیر منفی

جمع مذکر غایب (لِلغَائِبِينَ)	ہُم / ہُمْ	فہمُو	ہُم فہمُوا درسہم: آن آقایان درسشان را فہمیدند
مفرد مؤنث غایب (لِلغَائِبَةِ)	ہِی / ہَا	فہمَہ	ہِی فہمَتُ درسہا: او یک خانم درسش را فہمید
مثنیٰ مؤنث غایب (لِلغَائِبَتَيْنِ)	ہُمَا / ہَمَا	فہمَتَا	ہُمَا فہمَتَا درسہما: آن دو خانم درسشان را فہمیدند
جمع مؤنث غایب (لِلغَائِبَاتِ)	ہُنَّ / ہُنَّ	فہمُنَّ	ہُنَّ فہمُنَّ درسہن: آن خانمہا درسشان را فہمیدند
مفرد مذکر مخاطب (لِلْمَخَاطَبِ)	أَنْتَ / كَ	فہمَہ	أَنْتَ فہمَتَ دَرَسْكَ: تو یک آقا درست را فہمیدی
مثنیٰ مذکر مخاطب (لِلْمَخَاطَبَيْنِ)	أَنْتُمَا / كُما	فہمَتُمَا	أَنْتُمَا فہمَتُمَا دَرَسْکُما: شما دو آقا درستان را فہمیدید
جمع مذکر مخاطب (لِلْمَخَاطِبِينَ)	أَنْتُمْ / كُمْ	فہمَتُمْ	أَنْتُمْ فہمَتُمْ دَرَسْکُمْ: شما آقایان درستان را فہمیدید
مفرد مؤنث مخاطب (لِلْمَخَاطِبَةِ)	أَنْتِ / كِ	فہمَہ	أَنْتِ فہمَتِ دَرَسْكِ: تو یک خانم درست را فہمیدی
مثنیٰ مؤنث مخاطب (لِلْمَخَاطِبَتَيْنِ)	أَنْتُمَا / كُما	فہمَتُمَا	أَنْتُمَا فہمَتُمَا دَرَسْکُما: شما دو خانم درستان را فہمیدید
جمع مؤنث مخاطب (لِلْمَخَاطِبَاتِ)	أَنْتُنَّ / كُنَّ	فہمَتُنَّ	أَنْتُنَّ فہمَتُنَّ دَرَسْکُنَّ: شما خانمہا درستان را فہمیدید
متکلم وحدہ (من)	أَنَا / ی	فہمَہ	أَنَا فہمْتُ دَرَسِی: من درسہم را فہمیدم
متکلم مع الغیر (ہ)	نَحْنُ / نا	فہمْنَا	نَحْنُ فہمْنَا دَرَسْنَا: ما درسمان را فہمیدیم

صرف فعل مضارع (فعل مضارع = تیناً + سه حرف اصلی فعل + شناسہ آخر)



نام صیغه	ضمیر منفصل / ضمیر متصل	فعل مضارع	مثال
مفرد مذکر غایب (لِلغَائِبِ)	هُوَ / ه	يَفْهَمُ	هُوَ يَفْهَمُ درسه: او یک آقا درسش را می فهمد
مثنای مذکر غایب (لِلغَائِبَيْنِ)	هُمَا / هما	يَفْهَمَانِ	هُمَا يَفْهَمَانِ درسهما: آن دو آقا درسشان را می فهمند
جمع مذکر غایب (لِلغَائِبِينَ)	هُمْ / هم	يَفْهَمُونَ	هُمْ يَفْهَمُونَ درسهم: آن آقایان درسشان را می فهمند
مفرد مؤنث غایب (لِلغَائِبَةِ)	هِيَ / ها	تَفْهَمُ	هِيَ تَفْهَمُ درسه: او یک خانم درسش را می فهمد
مثنای مؤنث غایب (لِلغَائِبَتَيْنِ)	هُمَا / هما	تَفْهَمَانِ	هُمَا تَفْهَمَانِ درسهما: آن دو خانم درسشان را می فهمند
جمع مؤنث غایب (لِلغَائِبَاتِ)	هُنَّ / هن	يَفْهَمْنَ	هُنَّ يَفْهَمْنَ درسهن: آن خانم ها درسشان را می فهمند
مفرد مذکر مخاطب (لِلْمُخَاطَبِ)	أَنْتَ / ک	تَفْهَمُ	أَنْتَ تَفْهَمُ درسک: تو یک آقا درست را می فهمی
مثنای مذکر مخاطب (لِلْمُخَاطَبَيْنِ)	أَنْتُمَا / کما	تَفْهَمَانِ	أَنْتُمَا تَفْهَمَانِ درسکما: شما دو آقا درستان را می فهمید
جمع مذکر مخاطب (لِلْمُخَاطَبِينَ)	أَنْتُمْ / کم	تَفْهَمُونَ	أَنْتُمْ تَفْهَمُونَ درسکم: شما آقایان درستان را می فهمید
مفرد مؤنث مخاطب (لِلْمُخَاطَبَةِ)	أَنْتِ / ک	تَفْهَمِينَ	أَنْتِ تَفْهَمِينَ درسک: تو یک خانم درست را می فهمی
مثنای مؤنث مخاطب (لِلْمُخَاطَبَتَيْنِ)	أَنْتُمَا / کما	تَفْهَمَانِ	أَنْتُمَا تَفْهَمَانِ درسکما: شما دو خانم درستان را می فهمید



جمع مؤنث مخاطب (للمخاطبات)	أَنْتُنَّ / كُنَّ	تَفْهَمْنَ	أَنْتُنَّ تَفْهَمْنَ درسگن: شما خانم‌ها درستان را می‌فهمید
متکلم وحده (من)	أنا / ي	أَفْهَمُ	أنا أَفْهَمُ درسم: من درسم را می‌فهمم
متکلم مع الغير (ما)	نحنُ / نا	نَفْهَمُ	نحنُ نَفْهَمُ درسنا: ما درسما را می‌فهمیم

چند تذکر مهم: 

شکل‌های مشابه در فعل مضارع:
آیا هر فعلی که اولش «تیناً» دارد، حتماً مضارع است؟

ساختن فعل امر و نهی:

مجزوم کردن فعل مضارع

حزم

(۱) اگر آخر فعل ُ ← ُ

(۲) اگر آخر فعل «ن» ← حذف «ن»

(۳) اگر صیغه جمع مؤنث بود ← به «ن» آخر کاری نداریم.

نحوه ساختن فعل امر: فعل امر برای دستور است: برو، انجام بده، ...
فعل امر را از فعل مضارع می‌سازیم:

- (۱) «ت» اول فعل مضارع را حذف می‌کنیم.
- (۲) به جای آن «اِ» یا «أُ» می‌گذاریم.
- (حرف اصلی دوم مضارع: يا ← اِ - حرف اصلی دوم مضارع: اُ ← اُ)
- (۳) آخر فعل را مجزوم می‌کنیم.

فعل امر
مخاطب

ترجمه: انجام بده، برو، ...

- (۱) «لِ» امر به اول فعل مضارع اضافه می‌کنیم.
- (۲) آخر فعل را مجزوم می‌کنیم.
- ترجمه: باید انجام بدهد، باید بروم، ...

فعل امر
غایب
و متکلم



نحوه ساختن فعل نهی: فعل نهی برای دستور منفی و بازداشتن از کاری است: نرو، انجام نده،
فعل نهی را از فعل مضارع می‌سازیم.

لا تَذْهَبُونَ
لا تَذْهَبُوا

(۱) «لا» را اول فعل مضارع اضافه می‌کنیم.

(۲) آخر فعل را مجزوم می‌کنیم.

فعل نهی

برای غایب و متکلم: نباید انجام بدهد، نباید بروم ...

ترجمه: برای مخاطب: انجام نده، نرو ...

ماضی ساده: ذَهَبَ: رفت

(۲) زمان فعل:

قَدْ ذَهَبَ: رفته است، رفت

قَدْ + ماضی ← ماضی نقلی یا ساده

كَانَ يَذْهَبُ: می‌رفت

كَانَ + مضارع ← ماضی استمراری (بی‌ماهی)

كَانَ (قَدْ) ذَهَبَ: رفته بود

كَانَ + (قَدْ) + ماضی ← ماضی بعید (بود)

لَمْ يَذْهَبْ = مَا ذَهَبَ = نرفت

لَمْ / لَمَّا + مضارع مجزوم = مَا + ماضی ← ماضی منفی

لَمْ يَذْهَبْ

* دقت کنید: كَانَ / كانا / كانتا / كُنَّ / كُنْتَ / كُنْتُمَا / كُنْتُمْ / كُنْتِ / كُنْتُمَا /

كُنْتُ / كُنْتِ / كُنْتُمْ / كُنْتُمَا



* دقت کنید: لِمَ + مضارع بدون تغییر (مرفوع) = لِمَاذَا (برای چه، چرا) + فعل

بی‌تغییر

لِمَ يَذْهَبُ = برای چه می‌رود

* دقت کنید: لَمَّا + فعل ماضی ← هنگامی که + فعل ماضی بی‌تغییر

لَمَّا ذَهَبُوا ← هنگامی که رفتند

* دقت کنید: كَانَ + فعل ۱ و فعل ۲ ← هر دو فعل ماضی استمراری یا بعید



کان + مضارع

فعل / اسم / همزة

(۱) «كُنْتُ أَفْجَرُ فِي نَفْسِي هَلْ يُمَكِّنُ أَنْ تَكُونَ قَدْ خُلِقَتِ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ كُلُّ مَا فِيهِمَا مِنْ دُونِ حِكْمَةٍ!»: (ریاضی ۹۸)

(۱) با خویش در اندیشه‌ام که آیا امکان دارد این آسمان و زمین و همه چیز که در آنهاست بی‌حکمت خلق شود!

(۲) با خودم فکر می‌کنم که آیا ممکن است، آسمان و زمین و هرچه در آن هست بی‌حکمت خلق شده باشد!

(۳) با خود می‌اندیشیدم، آیا امکان دارد که آسمان و زمین و هر آنچه در آنهاست بدون حکمت خلق شده باشد!

(۴) با خویش تن خود فکر می‌کردم آیا ممکن است این آسمان و این زمین و آنچه که در آن هست بدون حکمت خلق شود!

کان + مضارع

حالی

(۲) «لَمَّا نَقَلْتُ لَصَدِيقِي الْخَبَرَ الَّذِي كُنْتُ أَسْمَعُهُ دَائِمًا، قَالَ لِي: إِنِّي كُنْتُ قَدْ سَمِعْتُ هَذَا الْخَبَرَ مَرَارًا قَبْلَ هَذَا!»: (زبان ۹۸)

(۱) آن‌گاه که به دوستم گفتم این خبر را پیوسته می‌شنوم، او به من گفت: من همین خبر را بارها پیش از این شنیده بودم!

(۲) وقتی خبری را که دائماً می‌شنیدم برای دوستم نقل کردم، به من گفت: من این خبر را قبل از این بارها شنیده بودم!

(۳) هنگامی که این خبر را که مرتباً می‌شنیدم برای دوستم گفتم، او به من گفت: من نیز همین خبر را پیش از این به دفعات شنیده‌ام!

(۴) زمانی که داشتم برای دوستم خبری را که بارها شنیده بودم نقل می‌کردم، به من گفت: من هم این خبر را قبل از این به دفعات شنیده‌ام!

ماکان

(۳) «الْيَوْمَ يَتَعَلَّمُ الطَّلَابُ دُرُوسَهُمْ عِبْرَ الْإِنْتَرْنِتِ وَ هِيَ تَجَرِبَةٌ جَدِيدَةٌ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ يَتَصَوَّرُهَا!»: (۲) مضارع

(۱) دانش‌آموزان امروز درس‌هایشان را به صورت اینترنتی یاد می‌گیرند و این تجربه تازه‌ای است که کسی تصور آن را نداشته است!

(۲) امروزه دانش‌آموزان درس‌های خود را از طریق اینترنت می‌آموزند و آن تجربه جدیدی است که کسی تصورش را نمی‌کرد!

(۳) امروز دانش‌آموزان درس‌شان از راه اینترنت آموزش داده می‌شود و این تجربه جدید برای کسی قابل تصور نبود!

(۴) دانش‌آموزان امروزه دروسی را از طریق اینترنت می‌آموزند و هیچ کس آن تجربه جدید را تصور نمی‌کرد!



! دقت کنید: ماضی + + مضارع ← ماضی استمراری
 رأيت رجلاً يذهب
 دیدم مردی را که می‌رفت
 ماضی ماضی
دقت کنید: ماضی + + ماضی ← ماضی بعید یا ماضی ساده
 رأيته رجلاً ذهب
 دیدم مردی را که رفته بود
 ماضی ماضی
 (٤) «رأيتُ في قريتنا كراماً قبلوا عذرنا و هؤلاء افتخاروا!»

(١) در روستایمان بزرگواران را دیدم که عذر ما را پذیرفته و این افتخار ما است!

(٢) بزرگواران روستای ما عذر ما را می‌پذیرند و من ایشان را افتخاری برای خود مان دیدم!

(٣) دیدم بزرگوارانی را که در روستایمان عذرمان را پذیرفتند و آن‌ها افتخار ما هستند!

(٤) در روستایمان بزرگواران را دیدم که عذر ما را پذیرفته بودند و این‌ها افتخاری برای ما هستند!

لا يذهب: نمی‌رود

لا مضارع ← مضارع منفی

مضارع
 أَنْ / حَتَّى / لَمْ / لَيْسَ + مضارع ← تا، تا اینکه + مضارع
 التَّزَامِي

حَتَّى يذهب: تا برود

قَدْ يذهب: گاهی می‌رود

قَدْ مضارع ← گاهی، شاید + مضارع

(٥) «قَدْ أُبْحِثُ عَنْ نُصُوصٍ ذَاتِ مَفَاهِيمٍ عَالِيَةٍ فِي الْمَكْتَبَةِ الْعَامَّةِ تَسَاعِدُنِي فِي فَهْمِ الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ!»

(١) در کتابخانه گاهی به دنبال متونی دارای مفاهیم عالی می‌گردم که مرا در فهم قرآن کریم کمک می‌کنند!

(٢) به دنبال متن‌هایی عالی گشته‌ام که در کتابخانه عمومی مرا در فهم قرآن کریم کمک کنند!

(٣) در کتابخانه عمومی گاهی به دنبال متن‌هایی با مفاهیمی عالی می‌گردم که مرا در فهم قرآن کریم کمک کنند!

(٤) شاید به دنبال متونی با مفاهیم بزرگ در کتابخانه عمومی می‌گردم که بتوانم در فهم قرآن کریم کمک کنم!

سَيَذْهَبُ، سَوْفَ يذهب: خواهد رفت

سَيَذْهَبُ / سَوْفَ مضارع ← آینده مثبت

لَنْ يذهب: نخواهد رفت

لَنْ مضارع ← آینده منفی

آینده



① ② اَوْ = اُمُّ - بِا

٦ «لَنْ يَبْقَى الْإِنْسَانُ فِي حُلُوِّ الْحَيَاةِ أَوْ مُرَّهَا حَتَّى الْأَبَدِ، وَ سَيَعْبُرُهُمَا فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ!»:

١) انسان در تلخ یا شیرین زندگی تا ابد باقی نخواهد ماند، و روزی از روزها از آن دو عبور خواهد کرد!

٢) انسان هرگز در شیرین زندگی یا تلخ آن برای همیشه باقی نمی ماند، و روزی از آن ها عبور می کند!

٣) انسان در زندگی تلخ و شیرین تا ابد باقی نخواهد ماند، و در روزی از روزها حتماً از آن ها خواهد گذشت!

٤) انسان شیرینی زندگی و تلخ آن را تا همیشه باقی نمی گذارد، و در یکی از روزها از آن دو خواهد گذشت!

٧ «الْإِنْسَانُ لَا يُصَابُ بِأَمْرِ إِلَّا بِقَدَرِ طَاقَتِهِ، فَعَلِينَا أَنْ يَزِدَّادَ إِيمَانِنَا لِأَنَّ اللَّهَ لَنْ يَتْرَكَ مُحِبِّيه!»:

(هنر ۹۹)

١) انسان فقط به اندازه توانش به امری دچار شده است، پس باید ایمانمان را زیاد کنیم زیرا خدا علاقمندانش را رها نخواهد کرد!

٢) انسان به اندازه توانش به امور دچار می شود، پس باید ایمانمان را زیاد کنیم زیرا خدا متبآن خود را هرگز ترک نمی کند!

٣) انسان به چیزی دچار نمی شود مگر به اندازه توانش، پس باید ایمانمان زیاد شود زیرا خدا دوستدارانش را رها نخواهد کرد!

٤) انسان هیچگاه بیش از توانش به خواسته ای دچار نمی شود پس باید ایمانمان زیاد شود زیرا خدا هرگز محبوبان خود را رها نمی کند!

٣ معلوم و مجهول:

فعل معلوم	فعل مجهول	فعل	فعل
كَتَبَ : نوشت	كُتِبَ : نوشته شد	كَتَبَ : نوشت	كُتِبَ : نوشته شد
ماضي	مضارع	فعل	فعل
يَكْتُبُ : می نویسد	يُكْتُبُ : می شود	يَكْتُبُ : می نویسد	يُكْتُبُ : می شود
فعل	فعل	فعل	فعل
كَتَبَ : نوشت	كُتِبَ : نوشته شد	كَتَبَ : نوشت	كُتِبَ : نوشته شد
فعل	فعل	فعل	فعل
كَتَبَ : نوشت	كُتِبَ : نوشته شد	كَتَبَ : نوشت	كُتِبَ : نوشته شد

مضارع ۱ ← مجهول ← فی رُود

(۸) «المُفْرَدَات الَّتِي دَخَلَتْ الْعَرَبِيَّةُ مِنْ لُغَاتٍ أُخْرَى، تُسَمَّى فِي اللُّغَتَيْنِ الْفَارْسِيَّةِ وَالْعَرَبِيَّةِ: الْكَلِمَاتِ الدَّخِيلَةِ!»
(خارج از کشور ۹۸)

(۱) واژگانی را که از دو زبان فارسی و عربی داخل یکدیگر می‌شوند، در هر دو زبان واژگان دخیل می‌نامند!

(۲) مفرداتی که از زبان‌های دیگر در زبان عربی وارد شده، در دو زبان فارسی و عربی، کلمات دخیل نامیده می‌شوند!

(۳) واژگانی را که در زبان عربی از زبان دیگری داخل شد، در زبان‌های فارسی و عربی مفردات داخل شده می‌نامند!

(۴) مفرداتی که از زبان عربی به زبان‌های دیگر وارد می‌شود، در زبان‌های فارسی و عربی مفردات وارد شده نامیده می‌شود!

(۹) «لَا تَعْشِ فِي الْمَاضِي وَمَا وَقَعَ فِيهِ حَتَّى لَا يُضَيِّعَ مُسْتَقْبَلُكَ!»
(زبان ۹) ← مضارع ۹ ← مجهول

(۱) در گذشته و آنچه در آن رخ داده است زندگی مکن تا آینده‌ات تباہ نشود!

(۲) در گذشته‌ها و چیزهایی که در آن‌ها رخ داده بود زندگی مکن تا آینده‌ات ضایع نگردد!

(۳) برای اینکه آینده‌ی خود را تباہ نسازی، در گذشته و آنچه در آن روی داد، زندگی مکن!

(۴) برای تباہ نساختن آینده‌ی خویش، در گذشته و چیزی که در آن واقع می‌شود، زندگی ستمای!

* اسم (مفرد و جمع / معرفه و نکره)

(۱) اسم (مفرد و جمع):

دو مرد / رجل / شجرة

مفرد (بدون علامت) ← مفرد ترجمه می‌شود رجلان : مردها

مثنی (ان / ین) ← به صورت «دو تا» یا «جمع» ترجمه می‌شود

جمع (سالم: وَنَ / یَنَّ / ات - مکسّر) ← به صورت «جمع» ترجمه می‌شود

مالحون / صالحین / هالمات ← در ستفاران

(۲) اسم (معرفه و نکره):

اسم معرفه به صورت معرفه و اسم نکره به صورت نکره ترجمه می‌شود.

معرفه (ال...) ← معرفه

الرجل: مرد

نکره ← ی، یک،

رجل: مردی، یک مرد



❗ دقت کنید: اسم معرفه + الّذی / الّتی / الّذین / الّلاتی (موصول خاص) ← ی..... + که ...

التّلمیذ الّذی ...: دانش آموزی که التّلامیذ الّذین: دانش آموزانی که

فعل / اسم / مفعول

مغایب

(۱) «لا یتغلّب علیک الیاسُ عندما تفقد شیئاً جمیلاً، فبعض الأحيان یجب أن یرحل الجمیل لیأتی الأجمل!»:

(۱) نالامید مباش وقتی چیزی زیبا را از دست دادی. چون باید زیبا برود تا زیباترین بیاید!

(۲) ناراحتی بر تو چیره نشود هنگام از دست دادن چیز زیبا، چه گاهی زیبا می‌رود تا زیباتر بیاید!

(۳) هنگامی که چیز زیبا را از دست می‌دهی دچار ناامیدی می‌شوی. چون زیبا می‌رود تا زیباتری بیاید!

(۴) وقتی چیز زیبایی را از دست می‌دهی نومی‌دی بر تو غلبه نکند، زیرا گاهی باید زیبا برود تا زیباتر بیاید!

(۱) «الباحثون الّذین قاموا بأبحاث علميّة حول حياة الدّلافین اکتشفوا أنّ لها أنوفاً حادّة تضرب بها أعداءها!»:

(۱) محققانی که به تحقیقات علمی در مورد زندگی دلفین‌ها اقدام کردند، کشف کردند که بینی‌های آن‌ها تیزی است و با آن‌ها دشمنانشان را می‌زنند!

(۲) پژوهشگران در پژوهش‌های علمی‌شان به زندگی دلفین‌ها پرداختند و کشف کردند که برای آنان بینی‌های تیزی است که با آن‌ها می‌توانند دشمنان را بزنند!

(۳) پژوهشگرانی هستند که به پژوهش‌های علمی درباره زندگی دلفین‌ها پرداختند و کشف کردند که بینی‌های تیزی دارند که به کمک آن‌ها دشمنانشان را می‌زنند!

(۴) پژوهشگرانی که به تحقیقات علمی درباره زندگی دلفین‌ها پرداختند، کشف کردند که آن‌ها بینی‌های تیزی دارند که با آن‌ها دشمنان خویش را می‌زنند!

* ضمیر متّصل

مضاف الیه	اسم + ضمیر	ضمیرها (ه، هُما، هُم، ها، هُما، هُنَّ، ک، کُما، کُم، کِ، کُما، کُنَّ، ی، نا)
مفعول	فعل + ضمیر	
مضاف الیه	مفعول	
کتابه: کتابش، کتابنا: کتابمان	من را، او را، ما را	
شاهدته: او را دیدم، شاهدنی: مرا دید	بها / به من / به ما	



* ترکیب وصفی و اضافی

ترکیب وصفی و اضافی باید به طور صحیح و با رعایت ترتیب ترجمه شوند:

ترکیب وصفی	ترکیب معمولاً وصفی	ترکیب معمولاً اضافی	ترکیب نیست
المعلم الحنون	معلماً محمداً	معلم المدرسة	المعلم حنون
ترکیب های ۳ تایی:			
① دانش آموزان	③ مدرسه	① تلامیذ	② المجددون
اسم	مضاف الیه	اسم	مضاف الیه
صفت			صفت

مضاف فارسی ① ② ③ کیف زیبای مادر
مضاف عربی ① ② ③ محفظة الأم الحيلة

(۱۲) «أثمار فصل الصيف المفيدة هي الزهور المتلوّنة التي كانت قد صنعت لنا منظرًا رائعاً في فصل الربيع!»:

(۱) میوه های مفید فصل تابستان همان شکوفه های رنگارنگی هستند که در فصل بهار منظره ی دل انگیزی برای ما ساخته بودند!

(۲) همان شکوفه های رنگین که در فصل بهار منظره ی دل انگیز ایجاد می کنند در فصل تابستان میوه های مفید به بار می آورند!

(۳) همان شکوفه های رنگارنگی که منظره ی فصل بهار را زیبا کرده بودند در فصل تابستان تبدیل به ثمرات مفید شدند!

(۴) میوه های مفید در فصل تابستان شکوفه های رنگارنگ بهاری هستند که آن منظره های جالب را برایمان می ساختند!

(۱۳) «أدعُ إلى سبيل ربك بالحكمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتّي هي أحسن»:

(۱) به راه پروردگارت با حکمت و موعظه نیکو دعوت کن، و با آنان با آنچه نیکوتر است مجادله کن!

(۲) به راه خدای خود به وسیله دانش و پند نیکو فراخوان، و با آنان به وسیله سخنان خوب و ریا مقابله کن!



(۳) دعوت به راه خداوند باید با حکمت و موعظه پسندیده باشد، و با آنان با هرچه نیکوتر است مجادله کن!

(۴) فراخواندن به راه خدای خود را از طریق پند و اندرز، زیبا انجام بده، و با آنان با شیوه‌ای بهتر مقابله کن!

* اسم اشاره

مکان	جمع	مثنی مؤنث	مثنی مذکر	مفرد مؤنث	مفرد مذکر	اشاره به
هنا	هؤلاء	هاتان / هاتین	هذان / هذین	هذه	هذا	نزدیک (این) للقرب
هناک	اولئک	تاتان / تاتین	تذان / تذین	تله	ذلک	دور (آن) للبعید

چسبیده به هم ترجمه می‌شوند (بدون
ویرگول) ← یک عبارت

اسم اشاره + اسم ال دار

با مکث و فاصله ترجمه می‌شوند (با ویرگول)

اسم اشاره + اسم بدون ال

هؤلاء تلاميذ: این‌ها دانش‌آموزانی هستند

هؤلاء التلاميذ: این دانش‌آموزان

..... اسم نکره + همان اسم با ال ← این / آن

رَأَيْتُ أَفْرَاسًا . كَانَتْ الْأَفْرَاسُ جَنْبَ صَاحِبِهَا : اسب‌هایی را دیدم. آن (این) اسب‌ها کنار صاحبشان بودند

(۱۴) «این کشاورزان از صبح تا شب در باغ‌ها کار می‌کردند و در برداشت میوه‌ها به هم کمک می‌کردند!»:

(۱) هؤلاء فلاحون يعملون في البساتين من الصباح إلى الليل و يتعاونون على جمع الثمار!

(۲) كان هؤلاء الفلاحون يعملون في البساتين من الصباح إلى الليل و يتعاونون على جمع الثمار!

(۳) كان هذا الفزارعون يعملون في الحدائق من العداة إلى العشية و يساعدون بعضهم في جمع الفواكه!

(۴) هؤلاء الزارعون كانوا يعملون في الحدائق صباحاً و مساءً و يساعد بعضهم بعضاً في جمع الفواكه!

(۱۵) «هؤلاء الأصدقاء الأوفياء لا يكذبون أبداً لأنهم قد عودوا أنفسهم على الصراحة في الكلام!»:

(۱) این دوستان باوفا هرگز دروغ نمی‌گویند زیرا آنان خود را به صراحت در سخن عادت داده‌اند!

(۲) این دوستان باوفا ابداً دروغ نمی‌گویند برای اینکه آن‌ها به صریح گفتن خویش عادت کرده‌اند!

(۳) این‌ها دوستان باوفایی هستند که هرگز دروغ نمی‌گویند زیرا آنان به صراحت خود، عادت کرده‌اند!

(۴) این‌ها دوستان باوفایند که ابداً دروغ نمی‌گویند برای اینکه خودشان را به صریح گفتن، عادت داده‌اند!



* اسم تفضیل و اسم مبالغه

أكبر الأولاد :

بزرگترین فرزندان

أفعل + مضاف إليه

أفعل + ←

اسم تفضیل
(أفعل / فُعَلَى)

أكبر / أكبری

* اسم مبالغه بر وزن «فَعَّال / فَعَّالَة» می آید و به صورت «بسیار» می تواند ترجمه شود.

* انواع حرف «لِ»

عَلَّام / علامه ← بسیار دان / بسیار رهبر

أنا أدرس (لِ) أنجح

لِ + فعل مضارع :

جمله + لِ + جمله
(بین دو جمله)

آخر فعل :
یا حذف نون

لِ ناصبه ← تا، تا اینکه

لِ جازمه (امر) ← باید

جمله + لِ
(تک جمله)

لِ أدرس كل يوم

لِ + فعل مضارع

لِ + اسم :

have

در ابتدای جمله ← دارد

در وسط جمله ← برای،

بخاطر

لِ + اسم

لِلمعلم كتاب : معلم کتاب دارد

لِلمعلم : برای معلم، لِتغيير : بخاطر تغییر

دقت کنید: عند + اسم (در ابتدای جمله) ← دارد

لدى + اسم (در ابتدای جمله) ← دارد

دقت کنید: كان + لِ / عند / لدى (در ابتدای جمله) ← داشت

داسیم

كانت لنا معلم داريم



۱۶ «لِي الْآنَ مَكْتَبَةٌ كَبِيرَةٌ، وَ مَا كَانَ لِي قَبْلَ هَذَا أَكْثَرُ مِنْ مِائَةِ كِتَابٍ!»

(۹۸)

(۱) فعلاً کتابخانه‌ای بزرگ دارم، ولی پیش از این فقط یکصد کتاب داشتم!

(۲) کتابخانه من در حال حاضر بزرگ است، ولی قبلاً بیش از صد کتاب نداشتم!

(۳) اکنون کتابخانه بزرگی دارم، و حال اینکه قبل از این بیش از یکصد کتاب نداشتم!

(۴) کتابخانه‌ای در حال حاضر دارم که بزرگ است، اما پیش از این بیشتر از صد کتاب نداشتم!

۱۷ «لِهَذِهِ الْمَحَافِظَةِ عِدَدٌ كَثِيرٌ مِنَ الْمَصْنَعِ، كَمَا لَهَا صِنَاعَاتٌ تُصْنَعُ بِيَدِ الْإِنْسَانِ وَ قَدْ كَانَتْ مَعْرُوفَةً مِنْذُ الْقَدِيمِ!»:

(زبان ۹۸)

لِ + اسم (اول جمله) ← دارد

(۱) این استان تعداد بسیاری کارخانه دارد، همانطور که دارای صنایعی است که به دست انسان ساخته می‌شود و از قدیم معروف بوده است!

(۲) این استان دارای تعدادی زیاد کارخانه است، همانطور که صنایعی دارد که با دست انسان ساخته شده است و از قدیم شناخته شده بود!

(۳) تعداد بسیاری کارخانه برای این استان است، همانگونه که دارای صنعت‌هایی است که به دست انسان ساخته شده و از زمان‌های گذشته معروف شده بود!

(۴) برای این استان تعدادی بسیار کارخانه است، همانگونه که برای آن صنعت‌هایی است که با دست انسان ساخته می‌شد و از گذشته معروف بوده است!

۱۸ «لَسَّامُ تَكُنْ لِبَعْضِ الطَّلَافِ طَرِيقَةٌ لِتَعْلَمَ الدَّرُوسَ، فَتَكَلِّمُوا مَعَ الْمُسْتَشَارِ التَّعْلِيمِيِّ وَ تَعْرِفُوا عَلَى طَرَقٍ جَدِيدَةٍ

نافعة!»:

لِ + اسم (اول جمله) ← دارد

(۱) برخی از دانش‌آموزان راهی برای آموختن درس‌ها ندارند، پس با مشاور آموزشی سخن می‌گویند و راه‌هایی جدید و سودمند را می‌شناسند!

(۲) برخی دانش‌آموزان روشی برای یادگرفتن درس‌ها نداشته‌اند، پس با مشاور آموزشی صحبت کردند و با راه‌هایی تازه و سودبخش آشنا شدند!

(۳) بعضی از دانش‌آموزان راهی برای آموختن درس‌ها نداشتند، پس آن‌ها با مشاور تحصیلی سخن گفتند تا با راه‌هایی جدید و منفعت‌بخش آشنا شوند!

(۴) بعضی دانش‌آموزان روش یادگرفتن درس را بلد نبودند، پس با مشاور آموزشی صحبت کردند و روش‌های جدید و سودمندی را به آنان معرفی کرد!



* اسلوب شرط

ادات شرط

إِنْ (اگر، چنانچه)

مَنْ (هرکس)

مَا (هرچه)

إِذَا (هرگاه، اگر)

أَيُّمَا (هرجا)

جواب شرط مضارع

فعل شرط مضارع

مضارع اخباری

معمولاً مضارع التزامی

جواب شرط ماضی

فعل شرط ماضی

مضارع اخباری یا ماضی

معمولاً مضارع التزامی یا ماضی

← اگر اادات شرط دیدی، فعل ماضی بعدش می تواند به صورت **ماضی** یا **مضارع** ترجمه شود.

و إِنْ ← حَتَّى اِگر، اِگرچه، هِرچند، و لو

(۱) «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْجَحَ فِي حَيَاتِهِ فَلْيَجْعَلِ الشَّعْيَ صَدِيقَهُ الْحَمِيمَ وَ التَّجَرِبَةَ مُسْتَشَارَهُ الْحَكِيمَ!!»

(۱) کسی که خواسته است در زندگیش پیروز گردد، تلاش را دوستی گرم و صمیمی و تجربه را مشاوره حکیم برای خود قرار می دهد!

(۲) هر کسی که می خواهد در زندگی خود موفق شود، باید سعی کردن را دوستی صمیمی و تجربه کردن را مشاوره دانا قرار دهد!

(۳) آنکه پیروز شدن را در زندگیش خواسته است، دوست صمیمی اش را سعی کردن و مشاوره دانایش را تجربه قرار می دهد!

(۴) هر کس بخواهد در زندگی خود موفق بشود، باید تلاش را دوست صمیمی و تجربه را مشاور خردمند خویش قرار دهد!

لَا أَمْرَ (بانه)

فَ + لَا + مضارع

نَلَّةَ



مفعولی

(۲۰) «إِذَا يَلْتَزِمُ الْإِنْسَانُ بِالصَّدْقِ يَتَخَلَّصَ مِنْ كُلِّ السَّيِّئَاتِ الَّتِي تَضُرُّهُ!»:

(خارج از کشور ۹۹)

(۱) اگر انسان پای بند راستی و درستی باشد همه بدی‌هایی را که ضرر رسان به اوست، رها می‌کند!

(۲) هرگاه انسان به همه صداقت‌ها ملتزم شود از بدی‌هایی که به او ضرر می‌زنند خلاص می‌شود!

(۳) هرگاه انسان پای بند راستگویی باشد از همه بدی‌هایی که به او ضرر می‌رساند رها می‌شود!

(۴) اگر انسان به صداقت‌ها ملزم باشد بدی‌هایی را که ضرر رساننده به او هستند رها می‌کند!

* هُناكَ

هناك كُتِبَ في المكتبة: در کتابخانه کتاب‌هایی

وجود دارد

+ اسم (اول جمله) - وجود دارد،

هست

هناك

هناك يلعبُ الأطفال: آن‌جا کودکان بازی می‌کنند

در بقیه شرایط - آن‌جا

دقت کنید: كانَ + هناك - وجود داشت، بود

(۲۱) «هناك كلماتٌ تجري على أقلام بعض الشعراء أول مرة تدلُّ على مفاهيم جديدة لم يكن يعرفها الآخرون!»:

(ریاضی ۹۸)

(۱) کلماتی وجود دارند که برای بار اول بر قلم‌های بعضی از شاعران جاری می‌شوند در حالی که بر مفهوم جدیدی که دیگران آنها را نمی‌شناسند دلالت دارد!

(۲) وجود دارد کلماتی که بعضی از شعرا برای اولین مرتبه بر قلم‌های خود جاری می‌کنند که بر مفاهیمی جدید دلالت می‌کند که آن را دیگران نمی‌شناختند!

(۳) آنجا، کلماتی است که بعضی شاعران اولین مرتبه، بر قلم‌هایشان جاری می‌کنند و بر مفهوم جدید که دیگران آنها را نمی‌شناخته‌اند دلالت دارد!

(۴) کلماتی هستند که بر قلم‌های بعضی شعرا برای اولین بار جاری می‌شوند که بر مفاهیمی جدیدی دلالت می‌کنند که دیگران، آنها را نمی‌شناختند!



* ترجمه کَل

کَل + اسم مفرد نکره ←	هر	کَل تَلْمِذٍ : هر دانش آموزی
کَل + اسم مفرد معرفه ←	همه، تمام	کَل الدِّل : همهٔ شب
کَل + اسم جمع معرفه ←	همه	کَل التَّلَامِذِ : همهٔ دانش آموزان
کَلِّ مِنْ ... ←	هر یک از	کَلِّ مِنَ التَّلَامِذِ : هر یک از دانش آموزان

(۲۲) «كَلِّ خَلِيَّتِهِ مِنْ خَلَايَا الْعَيْنِ فِي الْقَطْءِ تَعْمَلُ عَمَلُ انْعِكَاسِ الضَّوِّ كَالْمِرْآةِ!»:

(۱) همه‌ی سلول‌های چشم گریه نور را همچون آینه در خود منعکس می‌کنند!

(۲) هر سلولی در چشم گریه مثل آینه‌ای مسوولیت انعکاس نور را به عهده دارد!

(۳) تمام سلول‌های چشم در گریه همچون آینه عمل انعکاس نور را انجام می‌دهند!

(۴) هر سلولی از سلول‌های چشم در گریه عمل انعکاس نور را مثل آینه انجام می‌دهد!

(۲۳) «هَذَانِ التَّوْعَانِ مِنَ السَّمَكِ كُلُّ مِنْهُمَا يَعِيشُ عَيْشَةً تُعْجِبُنَا!»:

(کشور ۹۸)

(۱) این دو نوع ماهی، هر یک از آن‌ها به گونه‌ای زندگی می‌کند که ما را متعجب می‌کند!

(۲) این دو نوع از ماهیان، بایک دیگر طوری زندگی می‌کنند که ما را به شگفتی وامی‌دارد!

(۳) اینها، دو نوع از ماهیان هستند که هر یک از آن‌ها زندگی‌ای می‌کند که تعجب ما را برمی‌انگیزد!

(۴) اینان، دو نوع ماهی هستند که زندگی هر یک از آن دو به گونه‌ایست که ما را به تحسین وامی‌دارد!

(خارج از)

* حروف مشبّهة بالفعل و لا نفی جنس (درسی! دوازدهم)

فعل
اسم
ضمیر

إِنَّ ← قطعاً، همانا (ترجمه آن اختیاری است، واجب نیست!)

(۲۴) «ضَرْبَانِ قَلْبِ انْصَانٍ از زیباترین نغمات موسیقی در آفرینش هستی است!». عَيْنِ الصَّحِيحِ:

(۱) این نغمت قلب انسان دقات من احسن نغمات للموسیقی فی الخلقة العالمیة!

(۲) تكون لقلب الإنسان دقات من احسن أصوات الموسیقی فی خلق العالم!

(۳) تكون دقات قلب الإنسان من أجمل ألحان الموسیقی فی عالم الخلقة!

(۴) إِنَّ دقات قلب الإنسان من أجمل نغمات الموسیقی فی خلقة العالم!



لِتْ عَلِيًّا يَدْرُسْ ← کاشی علی درس
+ فَعْل مَضَارِع ← مضارع التزامی
بخوانه!

لَعَلَّ (امید است، شاید)

+ فَعْل ماضی ← ماضی استمراری / ماضی
بَعِيد
لِتْ عَلِيًّا يَدْرُسْ ← کاشی علی
(درس می خواند بود)

لَيْتَ (کاش)
کاشی استمراری

(۲۰) «کاش همه دانش آموزان از تنبلی دوری می کردند!»:

(۲) لَعَلَّ التَّلَامِيذَ كُلَّهُم ابْتَعَدُوا عَنِ الْكَسَلِ!

(۱) لَيْتَ جَمِيعَ التَّلَامِيذِ قَدْ ابْتَعَدُوا عَنِ الْكَسَلِ!

(۴) لَعَلَّ التَّلَامِيذَ كُلَّهُم مُبْتَعِدُونَ عَنِ الْكَسَلِ!

(۳) لَيْتَ جَمِيعَ التَّلَامِيذِ يَبْتَعِدُونَ عَنِ الْكَسَلِ!

(۲۶) «لَيْتَ هَؤُلَاءِ النِّسَاءِ تَخْلُصْنَ مِنْ أَفْكَارٍ تَمْنَعُهُنَّ عَنِ الْوُصُولِ إِلَى الْغَايَاتِ!»:

(۱) کاش این زنان از افکاری که آنان را از دستیابی به هدفهای خود باز می دارد، رهایی می یافتند!

(۲) کاش این زنان از افکاری که آنان را از رسیدن به اهداف باز می داشت، رهایی می یافتند!

(۳) کاش این زنان رهایی یافته بودند از افکاری که مانع رسیدن آنها به اهداف می شود!

(۴) کاش این زنان رهایی یابند از افکاری که آنان را از رسیدن به اهداف باز می دارد!

هیچ نیست

←

لا + اسم بدون ال َ

هیچ دانش آموزی در کلاس نیست

لا نفی جنس

لا تَلْمِيزٌ فِي الصَّفِّ

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

← نفی جنس

(۲۷) «لَا خَيْرَ فِي كِتَابٍ لَا يَنْتَفِعُ بِهِ الْقَارِئُ، فَعَلَيْنَا أَنْ نَبْتَعِدَ عَنْ قِرَائَتِهِ!»:

(۱) کتابی که نفعی برای خواننده ندارد، خیری ندارد، پس ما باید از خواندن آن دوری کنیم!

(۲) کتابی که خواننده از آن سود نمی برد، خیری نمی رساند، پس ما از خواندن آن دوری می ورزیم!

(۳) هیچ خیری نیست در کتابی که خواننده از آن سود نمی برد، پس ما باید از خواندن آن دوری نماییم!

(۴) در کتابی که به خواننده سودی نمی رساند خیری نیست، پس ما باید دوری کنیم از این که آن را بخوانیم!



درجہ ← نفی جنس
 (۲۸) «ما تَزِيدُ صَبْرًا فِي أُمُورٍ لَا طَاقَةَ لَنَا بِهَا، هُوَ الْإِيمَانُ بِاللَّهِ!»:

(۹۸)

- (۱) آنچه صبر ما را در اموری که هیچ توانی برای آنها نداریم، می‌افزاید، همان ایمان به الله است!
 (۲) صبر ما در کارهایی که طاقتش در ما نیست، زیاد نمی‌شود، بلکه آن در ایمان به الله است!
 (۳) صبر در کارهایی که توان آنها در ما نیست قدرت ما را زیاد نمی‌کند، بلکه آن ایمان به خداست!
 (۴) چیزی که صبر ما را می‌افزاید، اموری است که هیچ طاقت آن را نداریم که همان ایمان به خداست!

* ترجمه اِلَّا (اسلوب استثناء)

درس ۲ دوازدهم
 به جز / مگر / فقط / تنها
 فعل مثبت + اِلَّا ← ترجمه معمولی: به جز / مگر
 فعل منفی + اِلَّا ← ترجمه معمولی: به جز / مگر
 فعل مثبت + اِلَّا ← ترجمه معمولی: فقط / تنها ...
 فعل منفی + اِلَّا ← ترجمه معمولی: به جز / مگر
 (به شرطی که همه کلمات ترجمه شوند)

(۲۹) «فِي السَّنَةِ الْمَاضِيَةِ فَتَحْتُ قِمَّةَ إِحْدَى الْجِبَالِ الْمُرْتَفِعَةِ الَّتِي مَا اسْتَطَاعَ فَتْحُهَا أَحَدٌ إِلَّا الرِّيَاضِيِّينَ!»:

- (۱) در سال قبل قله یکی از بلندترین کوه‌ها را فتح کردم که فقط ورزشکاران می‌توانند آن را فتح کنند!
 (۲) قله یکی از کوه‌های بلند را در سال گذشته فتح کرده‌ام که کسی جز ورزشکاران نتوانسته آن را فتح کند!
 (۳) سال پیش قله یکی از کوه‌های بلند را فتح کرده‌ام، آنکه فقط ورزشکاران قادر بر فتح آن بوده‌اند!
 (۴) یک قله از کوه‌های بلند را در سال گذشته فتح کردم که کسی غیر از ورزشکاران نتوانسته آن را فتح کند!

(۳۰) «النَّاسُ لَا يَقْعُونَ فِي التَّفْرِقَةِ، إِلَّا إِذَا ابْتَعَدُوا عَنِ الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ!»: مردم ... عَنِ الْخَطَا:

منفی / به جز
 مثبت / فقط

- (۱) در تفرقه نمی‌افتند، مگر وقتی از صراط مستقیم دور گردند!
 (۲) فقط وقتی در تفرقه می‌افتند که از صراط مستقیم دور گردند!
 (۳) دچار تفرقه نمی‌گردند، مگر هنگامی که از راه راست دور شوند!
 (۴) فقط زمانی که از صراط مستقیم دور می‌شوند در تفرقه نمی‌افتند!



فجهول ← می‌لُود / می‌گردد! ← سه‌زف اهلی: ذب به

(پارچ کشور)

(۳۱) «يُنْذِرُ مَنْ يَزْرَعُ الْعَدَاوَةَ مِنْ أَنَّهُ لَنْ يَحْصِدَ إِلَّا الْخَسَارَةَ، فَلْيَتَنَبَّهُ!»:

(۱) به کسی که دشمنی می‌کارد هشدار داده می‌شود به اینکه او فقط خسارت درو خواهد کرد، پس باید آگاه باشد!

(۲) به کسی که دشمنی را می‌کارد هشدار می‌دهیم به اینکه فقط خسارت درو خواهد کرد پس باید او را آگاه کرد!

(۳) به آنکه دشمنی را بکارد بیم داده می‌شود که درو نخواهد کرد جز زیان را، پس باید او را آگاه کرد!

(۴) آنکه دشمنی بکارد بیمناک می‌شود که درو نمی‌کند مگر زیان را، پس باید متنبه باشد!

(تجربی ۹۸)

(۳۲) «لَا قُوَّةَ تَقْدَرُ أَنْ تُنْقِذَنَا مِنْ خَرَافَاتٍ نَعِيشُ مَعَهَا إِلَّا التَّفَكُّرُ!»:

(۱) هیچ نیرویی که بتواند زندگی ما را از خرافه‌هایی که به آن زنده‌ایم، برهاند، جز اندیشه نیست!

(۲) جز تفکر، قدرتی نیست که قادر باشد ما را نجات بدهد از اینکه با خرافات زندگی نمائیم!

(۳) فقط قدرت اندیشیدن است که می‌تواند ما را از خرافه‌هایی نجات دهد که با آن زنده‌ایم!

(۴) نیرویی که می‌تواند ما را از خرافاتی که با آن زندگی می‌کنیم، رها سازد، فقط تفکر است!

زنده هستیم

(۳۳) «مَنْ لَمْ يَجِدِ الْجَنَّةَ عَلَى الْأَرْضِ لَنْ يَحْصِلَ عَلَيْهَا فِي السَّمَاءِ، الْجَنَّةُ قَرِيبَةٌ مَنَّا وَ لَا وَسِيلَةَ لِلْوُصُولِ إِلَيْهَا إِلَّا الْأَعْمَالُ الْحَسَنَةُ!»:

(انسانی ۹۸)

(۱) هرکس بهشت را روی زمین نیابد آن را در آسمان نخواهد یافت بهشت نزدیک ماست و فقط اعمال نیک وسیله رسیدن به آن است!

(۲) کسی که بهشت را روی زمین نیافت آن را در آسمان نخواهد یافت، این بهشت در نزدیکی ماست و هیچ وسیله‌ای جز اعمال حسنه ندارد!

(۳) هرکس بهشت را روی زمین پیدا نکرده، در آسمان هم پیدا نمی‌کند، بهشت در همین نزدیکی است و تنها اعمال حسنه وسیله رسیدن به آن است!

(۴) کسی که روی زمین بهشت را پیدا نمی‌کند آن را در آسمان هم پیدا نمی‌کند، این بهشت نزدیک ماست و جز اعمال نیک هیچ وسیله‌ای برای وصول به آن نیست!



۳۴) «لَا يَهْلِك إِلَّا مَنْ لَمْ يَعْرِفْ قَدْرَهُ فَاعْرِفْ قَدْرَكَ وَ لَا تَسْمَعْ لِأَحَدٍ أَنْ يُقَلِّلَ مِنْهُ!»: (۱)

۱) کسی هلاک نمی شود مگر آن که قدر خود را نداند، پس قدر خود را بدان و به کسی اجازه نده بتواند از آن بکاهد!

۲) تنها کسی نابود می شود که قدر خویش را ندانسته است، پس قدر خود را بدان و به کسی اجازه نده از آن کم کند!

۳) فقط کسی هلاک می شود که ارزش خود را نشناخته است، پس ارزش خود را بشناس و اجازه نده از آن کاسته شود!

۴) کسی که ارزش خویش را نشناخته است، فقط نابود می شود، پس ارزش خویش را بشناس و به کسی اجازه نده آن را کم کند!

* حال

← در قسمت حال بررسی خواهد شد.



ترجمه انواع مفعول مطلق

× بی دُم!

مفعول مطلق تأکیدی ← (فعل جمله + + مصدر)

م.م ترجمه نمی شود، قید تأکید «قطعاً، همانا، بی شک و....» در ترجمه می آید.
 * بهتر است قید تأکید روی فعل جمله قرار گیرد.

اجتهاد فی دروسی اجتهاداً ×
 من در درسام قطعاً تلاش کردم
 فعل م. م. تأکیدی

(فعل جمله + + مصدر + صفت / مضاف الیه / جمله وصفیه)

بدفعل دیر

دُم دار!

م. م + صفت ← م.م ترجمه نمی شود، فقط صفت ترجمه شود.

اجتهاد فی اجتهاداً کثراً ×
 من بسیار تلاش کردم
 صفت م. م.

م. م + مضاف الیه ← م.م ترجمه نمی شود، مضاف الیه با «مثل، مانند، همچون و»

اجتهاد فی اجتهاد العلماء ×
 من مثل علماء تلاش کردم
 م. م. مضاف الیه می آید.

م. م + جمله وصفیه ← م.م ترجمه نمی شود، «به طوری که، به گونه ای که، چنان که ...»

اجتهاد فی اجتهاداً لایسی ×
 من تلاش کردم به طوری که
 جمله وصفیه م. م. می آید.



(۳۵) «يُقْبَلُ الشَّبَابُ عَلَى مَنْ لَهُ أَفْكَارٌ عَمِيقَةٌ وَ حَدِيثَةٌ إِقْبَالًا، وَ يَرْغَبُونَ فِي مَنْ يَعْمَلُ بِمَا يَقُولُ رَغْبَةً كَثِيرَةً!»: (خارج از کشور ۹۹)

(۱) جوانان آن کس را که فکر ژرف و تازه دارد بسیار می پذیرند و آن را که به آنچه می گوید عمل می کند، قطعاً دوست دارند!

(۲) به یقین جوانان کسی را که دارای فکر عمیق و نو است می پذیرند، و کسی را که عامل به هر چیزی باشد که می گوید دوست دارند!

(۳) جوانان قطعاً به کسی که افکار عمیق و جدیدی دارد روی می آورند و به کسی بسیار علاقمند می شوند که به چیزی که می گوید عمل کند!

(۴) همیشه جوانان به کسی که افکار ژرف و جدید دارد روی می آورند و به آن کس بسیار علاقمند می شوند که عمل کننده به آن چیزی باشد که می گوید!

(۳۶) «إِنَّ الْهَمْسَ الَّذِي يَمْنَعُكَ عَنِ التَّعَلُّمِ فِي الصَّفِّ، يَضُرُّكَ ضَرْراً لَا تَنْتَبِهَ إِلَيْهِ إِلَّا فِي نَهَايَةِ السَّنَةِ!»: (ریاضی ۹۹)

(۱) آهسته سخن گفتنی که تو را از آموزش در کلاس باز دارد، کاملاً به تو ضرر می زند که متوجه آن نمی شوی مگر در پایان سال!

(۲) در کلاس درگوشی سخن گفتن، تو را از آموختن باز می دارد که به تو کاملاً ضرر می زند و متوجه آن نمی شوی مگر در پایان سال!

(۳) آهسته سخن گفتن در کلاس، تو را از یادگیری باز می دارد و به تو ضرر می زند به گونه ای که فقط در پایان سال متوجهش می شوی!

(۴) چه بچ کردنی که تو را از آموختن در کلاس باز دارد، به تو ضرر می زند که فقط در پایان سال متوجه آن می شوی!



۳۷) «عَلَيْنَا أَنْ نَسْتَمِعَ إِلَى كَلَامِ الْمُتَكَلِّمِ قَبْلَ الْإِجَابَةِ إِسْتِمَاعًا كَامِلًا وَتَذَرِكَ مَقَائِقَ الْأُمُورِ حَوْلَنَا قَبْلَ الْمُعَارَضَةِ إِدْرَاكَ الْعُقُلَاءِ!»: معارف اله

۱) بر ما لازم است پیش از پاسخ، به حرف‌های گوینده کاملاً گوش فرا دهیم و واقعاً امور اطرافمان را قبل از مخالفت، خردمندانه درک کنیم!

۲) لازم است ما پیش از پاسخ دادن، صحبت‌های گوینده را خوب بشنویم و وقایع اطراف خود را قبل از هرگونه مخالفت، اندیشمندانه بفهمیم!

۳) ما باید پیش از پاسخ دادن به سخن سخنران کاملاً گوش دهیم و واقعیت‌های امور پیرامون خود را پیش از مخالفت کردن، مانند خردمندان درک کنیم!

۴) به صحبت گوینده پیش از جواب دادن به او، کامل گوش دهیم، و به درستی کارهای پیرامون، پیش از مخالفت کردن همچون خردمندان پی ببریم!

اعداد اصلی ← شماردن ← ید / دور / سه ...
اعداد ← ترسی ← اول / دوم / سوم
اعداد اصلی: برای شمردن استفاده می‌شوند: یک، دو، سه، چهار، پنج، شش و

اعداد با "و"	عقود: مضارب ۱۰ (۲۰/۳۰/۹۰/...)	از ۱۱ تا ۱۹	از ۱ تا ۱۰
یکان + و + دهگان (برعکس فارسی)	۲۰	یازده	یک
سی و پنج ← خمسه و ثلاثون	۳۰	دوازده	دو
چهل و یک ← واحدة و أربعین	۴۰	سیزده	سه
	۵۰	چهارده	چهار
	۶۰	پانزده	پنج
		شانزده	شش

هفت	سَبْع	هفده	سَبْع عَشْرَة سَبْعَة عَشْر	٧٠	سَبْعِينَ سَبْعُونَ
هشت	ثَمَانِي	هجده	ثَمَانِي عَشْرَة ثَمَانِيَة عَشْر	٨٠	ثَمَانِينَ ثَمَانُونَ
تُه	تِسْع ✓	نوزده	تِسْع عَشْرَة تِسْعَة عَشْر	٩٠	تِسْعِينَ تِسْعُونَ
ده	عَشْر ✓	واو "نزار"		١٠٠	مِئَة / مائَة
عاشور	عَشْرَة			١٠٠٠	أَلْف

ثلاثة وتسعون
٦٣
تسعة وثمانين
٨٩

اعداد ترتیبی: برای بیان رتبه، جایگاه، مقام استفاده می‌شوند: یکم، دوم، سوم، چهارم، پنجم و

اعداد ترتیبی ← اولی همیشه: **أَوَّل**، بقیه بر وزن **فَاعِل**

الأَوَّل / الأَوَّلَى: یکم	الثَّانِي: دوم	الثَّالِث: سوم	الرَّابِع: چهارم
الخَامِس: پنجم	السَّادِس: ششم	السَّابِع: هفتم	الثَّامِن: هشتم
التَّاسِع: نهم	العَاشِر: دهم	الحَادِي عَشْر: یازدهم	الثَّانِي عَشْر: دوازدهم
الثَّالِث عَشْر: سیزدهم	الرَّابِع عَشْر: چهاردهم	الخَامِس عَشْر: پانزدهم	السَّادِس عَشْر: شانزدهم
السَّابِع عَشْر: هفدهم	الثَّامِن عَشْر: هجدهم	التَّاسِع عَشْر: نوزدهم	العِشْرُون: بیستم

ترتیبی ✓

با ال ✓

اصلی ✓

مضارب ۱۰: بدون ال

(ترتیبی)

العِشْرِينَ: بیستم

(اصلی)

عِشْرِينَ: بیست

برای بیان اعداد سه رقمی ← اول صدگان را می‌آوریم / سپس «یکان و دهگان» را مثل بالا عمل

می‌کنیم

مضارب ۱۰۰: مِئَة (مائه) - مائَتان (مائتین) - ثلاثِئَة - أربعِئَة - خمسِئَة - سِتِّئَة - سبعِئَة - ثمانِئَة - تسعِئَة

۱۰۰ ۷۰۰ ۶۰۰

۹۰۰



۵۲۳ (پانصد و بیست و سه) ← خمسمة و ثلاث و عشرين

أربعمة و تسه و ثمانون

بيان درصد: عدد اصلى + فى المئة ← ۸۰% : ثمانين فى المئة (بالمئة)



وزن «فُعْل» ← $1/n$ ثلث: يك سوم رُبُع: يك چهارم عُشر: يك دهم

(۳۸) «اگر هر روز چهار ساعت درس بخوانی، بعد از یازده روز برای شرکت در همه امتحانات آماده خواهی بود!»:

(۱) إن كنت درست أربع ساعات كل يوم، بعد أحد و عشر يوماً ستكون مستعداً للاشتراك في جميع الامتحانات!

(۲) إن تدرس أربع ساعات في كل يوم، فستكون جاهزاً للاشتراك في جميع الامتحانات بعد أحد عشر يوماً!

(۳) إذا درست في كل الأيام أربع ساعات حتى يوم أحد عشر، كنت جاهزاً لجميع الامتحانات!

(۴) إذا تدرس لأربع ساعات كل يوم حتى أحد و عشر يوماً، ستكون مستعداً للاشتراك كلها!

(۳۹) «هناك سبعة نجوم منيرة كمجموعة من الدُّرر بين مئات آلاف نجمة أخرى في السماء تُسمَّى الدَّبُّ الأكبر!»:

(ریاضی ۹۹)

سرما

(۱) هفت ستاره نورانی که چون مجموعه‌ای از مروارید در میان صد هزار ستاره دیگر در آسمان هستند، دَبُّ اکبر را تشکیل می‌دهند!

(۲) هفت ستاره درخشان که چون مجموعه‌ای از مرواریدها در میان صدها و هزاران ستاره دیگر در پهنه آسمانند، دَبُّ اکبر می‌باشند!

(۳) هفت ستاره درخشان که همچون مجموعه‌ای از مرواریدها در میان صدها هزار ستاره دیگر در آسمان وجود دارد که دَبُّ اکبر نامیده می‌شود!

(۴) هفت ستاره تابان مجموعه‌ای چون مروارید هستند که در میان صدها هزار ستاره دیگر در پهنه آسمان قرار دارند و دَبُّ اکبر نامیده می‌شود!

وجود دارد

حسب

(اول جمله) هناك + اسم ←



١٠ «هناك مئات الطيور تبنى أعشاشها على جبال ارتفاعها أكثر من ألفي متر و تقذف أفراخها منها لتتعلم الطيران!»: (٤٠)

(خارج کشور ٩٩)

١) صدها پرنده لانه‌های خود را بر بلندای بیش از دو هزار متر، روی کوه‌ها می‌سازند تا جوجه‌ها را از آنجا پرتاب کنند تا پرواز کردن بیاموزند!

٢) آنجا صدها پرنده است که آشیانه‌ها را بر کوه‌هایی به بلندای بیش‌تر از دو هزار متر بنا کرده جوجه‌هایشان را از آنجا می‌پراندند برای اینکه پرواز کردن بیاموزند!

٣) آنجا صدها پرنده لانه‌هایشان را بر کوه‌هایی که ارتفاعشان از دو هزار متر بیش‌تر است بنا می‌کنند و جوجه‌های خود را از آن می‌اندازند تا پرواز کردن را به آن‌ها یاد بدهند!

٤) صدها پرنده وجود دارند که آشیانه‌های خود را بر کوه‌هایی که ارتفاع آن‌ها بیش از دو هزار متر است می‌سازند و جوجه‌هایشان را از آنجا پرتاب می‌کنند تا پرواز را یاد بگیرند!

روش حل ترجمه چهار عبارتی: (عَيْنُ الصَّحِيح / عَيْنُ الْخَطَأ) **شاه علیه‌ها: فعل / اسم / همزه**

١) سعی می‌کنیم در عبارات عربی (سمت راست) کلید پیدا کنیم و چک کنیم و گزینه حذف کنیم. (اولویت ← شاه‌کلیدها)

~~يذهب الملك إلى الصف~~
~~دانش بر ملا استش فی رود~~
(خارج از کشور ٩٩)

٢) اگر به جواب نرسیدیم ← خط زدن کلمه به کلمه

(٤١) عَيْنُ الْخَطَأ:

١) إِكْرَهَ الْجُرْمَ و لَا تَكْرَهَ الْمُجْرِمَ، جرم را زشت بدار و مجرم را ناپسند مشمار،

٢) لَا بَأْسَ فِي أَنْ تُدْرَسَ الْقَوْلَ وَلَكِنْ إِحْتِرَامَ الْقَائِلِ، هیچ اشکالی نیست در این‌که گفتار را بررسی کنی ولی گوینده را احترام کن،

٣) مَلِكٌ أَنْ تُرْحَمَ الْعَاصِي وَلَكِنْ تُسَخِّطُكَ الْمَعْصِيَةُ، تو باید بر عصیانگر رحم کنی ولی از معصیت خشمگین می‌شوی،

٤) فَإِنَّ مَهْمَّتَكَ أَنْ تَتَغَلَّبَ عَلَى الْمَرَضِ لَا عَلَى الْمَرِيضِ!؛ زیرا مأموریت تو این است که بر بیماری غلبه کنی نه بر بیمار!

نکته: فعل الـ ← فعل الـ



٤٢ عَيْنُ الْخَطَا:

١) لَا يَقْدِرُ الْمَتَكَبِّرُ الْجَبَّارُ أَنْ يَزْرَعَ بِذَرِّ الْحِكْمَةِ فِي قَلْبِهِ: یک خود بزرگبین ستمگر نمی تواند بذر حکمتی در قلب بکارد،

٢) لِأَنَّ هَذَا الْقَلْبَ يُبْنَى مِنَ الصُّخُورِ، وَلَكِنْ هَذَا الْحِكْمَةُ: زیرا این قلب از صخره ها ساخته می شود، لیکن این حکمت،

٣) تَنْبِتُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ وَ تَعْمُرُ فِيهِ مَدَّةً طَوِيلَةً: در قلب شخص فروتن می روید و در آن مدتی طولانی ماندگار می شود،

٤) كَأَنَّ التَّوَاضُعَ قَرِيبُ الْعَقْلِ وَ التَّكَبُّرُ دَلِيلُ الْجَهْلِ! گویی که تواضع همنشین عقل است و تکبر نشانه جهل!

٤٣ عَيْنُ الْخَطَا:

١) كَانَ أَبُوهُ يَنْصَحُ الْأَوْلَادَ فِي حَيَاتِهِ: پدرمان در زندگی خود فرزندان را نصیحت می کرد،

٢) وَ يُؤَكِّدُ عَلَى احْتِرَامِ الْكِبَارِ دَائِمًا: و همواره بر احترام به بزرگترها تأکید می ورزد،

٣) مَنْ يَحْتَرِمُ الْكِبَارَ فَيَحْتَرِمَهُ الصَّغَارُ: هرکس به بزرگترها احترام بگذارد، کوچکترها او را احترام کنند،

٤) هَذِهِ سُنَّةٌ لَا تَتَغَيَّرُ أَبَدًا! این سنتی است که هرگز تغییر نمی کند!

٤٤ عَيْنُ الْخَطَا:

١) هَؤُلَاءِ الْأُمَهَاتُ يَتَحَمَّلْنَ صَعُوبَاتِ شُؤْنِ الْمَنْزِلِ بِالرِّضَا! این مادران با خشنودی سختی های امور منزل را تحمل می کنند!

٢) ذَلِكَ الْشَّخْصُ كَاذِبٌ فَلَا يَنْجَحُ فِي أُمُورِهِ الْمَهْمَةِ أَبَدًا! آن شخص دروغگو است از این رو هرگز در کارهای مهم خویش موفق نمی گردد!

٣) أُولَئِكَ طَالِبَاتُ مَجْتَهِدَاتٍ وَ هُنَّ دُؤُوبَاتٌ فِي أَعْمَالِهِنَّ الدِّرَاسِيَّةِ! آن دانش آموزان تلاشگر هستند و آنان در کارهای درسی شان دارای پشتکارند!

٤) هَذِهِ الْأَعْمَالُ الصَّعْبَةُ الَّتِي قَدْ وَاجَهْتَهَا فِي الْحَيَاةِ صَارَتْ سَبَبَ تَقَدُّمِي! این کارهای مشکل که در زندگی با آن ها مواجه شده ام سبب پیشرفت من گشته است!

٤٥ عَيْنُ الصَّحِيحِ:

١) فَلْنَعْتَمِدْ عَلَى الْعُقَلَاءِ حَتَّى نَنْتَفِعَ بِعِلْمِهِمْ: ما باید فقط بر عاقلان اعتماد کنیم تا از علم آنان سود برده باشیم!

٢) لِي زَمِيلٌ مُشْتَقٌ كَثِيرًا لَزِيَارَةِ الْحَرَمَيْنِ الشَّرِيفَيْنِ: دوست من سخت مشتاق زیارت حرمین شریفین می باشد!

٣) مَنْ فُكِّرَ قَبْلَ أَنْ يَتَكَلَّمَ ابْتَعَدَ عَنِ الْخَطَا: کسی که قبل از اینکه سخن بگوید، فکر کرده باشد از خطا دور شده است!

٤) عَلَى الْوَالِدَيْنِ أَنْ لَا يُحْمِلَا أَوْلَادَهُمَا مَا لَيْسَ لَهُمْ طَاقَةٌ بِهِ: والدین باید بر فرزندان شان چیزی را که طاقتش را ندارند تحمیل نکنند!



*** نکات جزئی مهم**

اسلوب تعجب ←

چه (چقدر) است (بیان تعجب)

ما أَفْعَلَ



(٤٦) «ما أَجْمَلُ أَنْ تَرَى نِهَایَةَ أَحْزَانِکَ الْمَاضِیَةِ لِتَبْدَأَ حَیَاةً جَدِیدَةً فَرِحَةً!»: (هنر ٩٩)

(١) چه زیباست که پایان غم‌های گذشته‌ات را ببینی تا زندگی جدید شادی را شروع کنی!

(٢) چیزی زیباتر است که غم‌های گذشته‌ات را پایان دهد تا یک زندگی جدید را با شادی آغاز کنی!

(٣) چه زیباست که ببینی اندوه‌های گذشته‌ات پایان یافته برای اینکه زندگی جدید شادی شروع شود!

(٤) آنچه زیباتر است اینست که پایان ناراحتی‌های قبلی‌ات را ببینی برای اینکه زندگی جدیدی شادمانه شروع شود!

مِنْ الْجَمِلِ أَنْ ... ← زیباست که

! من + صفت (کلمه با معنی وصفی) + أَنْ

← است که

مِنْ الْمَهْمِ أَنْ ... ← مهم است که

(هنر ٩٩)

(٤٧) «لَیْسَ مِنَ الضَّرُورِیِّ أَنْ یَكُونَ لَدِیْكَ أَصْدِقَاءُ کَثِیْرُونَ لِتُصْبِحَ ذَا شَخْصِیَّةٍ مَعْرُوفَةٍ عِنْدَ النَّاسِ!»: (هنر ٩٩)

(١) نیازی نیست که در کنار تو دوستان زیاد باشند برای اینکه آن‌ها دارای یک شخصیت شناخته شده نزد مردم باشند!

(٢) نیازی به این نیست که دوستان تو فراوان باشند تا اینکه دارای شخصیت شناخته شده‌ای نزد مردم باشی!

(٣) ضروری این نیست که دوستان زیاد باشند تا تو هم صاحب شخصیتی شهر بین مردم شوی!

(٤) ضروری نیست که دوستان بسیاری داشته باشی تا دارای شخصیت معروفی نزد مردم شوی!

+ فعل مضارع ← مضارع التزامی

+ فعل ماضی ← ماضی التزامی

رُبَّ / رُبَّمَا ← چه بسا، شاید

رُبَّمَا الْإِنْسَانُ يَتَقَدَّمُ ←

رُبَّمَا الْإِنْسَانُ يَتَهَدَّدُ ←



لر + اسم (اول جمله) ← دارد مضارع

(٤٨) «لِلْكِتَابِ وَ قَرَاءَةُ الْكِتَابِ دَوْرٌ مَهْمٌ فِي ازدياد المعرفة و قوّة الفهم، و رُبَّمَا يُغَيِّرُ أُسْلُوبَ الْحَيَاةِ!»:

(١) کتاب و کتاب خواندن نقشی مهم در ازدياد شناخت و قوّه درک دارد و باعث تغییرات در روش زندگی می شود!

(٢) برای کتاب و کتاب خوانی نقش مهمی است در زیادی معرفت و نیروی فهم و بسا که با آن روش زندگی تغییر کند!

(٣) برای کتاب و کتاب خواندن نقشی مهم در ازدياد معرفت و قوّه درک است و چه بسا روشهای زندگی را تغییر دهد!

(٤) کتاب و کتاب خوانی نقش مهمی در زیاد شدن شناخت و نیروی فهم دارد و چه بسا روش زندگی را تغییر دهد!

! آوردن حرف «پ» بعد از برخی فعل ها، معنای آن ها را تغییر می دهد؛ به مثال های مهم زیر توجه کنید: ← يَعْمَلُ

قام: برخاست	قامَ بِ... به ... پرداخت، اقدام به ... کرد	قامَ لِلتَّلْمِيزِ بِإِذْنِ وَاجِبَاتِهِ ← دانش آموز به انجام تکالیفش پرداخت
جاءَ (أتى): آمد	جاءَ (أتى) بِ... : ... آورد	جاءَ التَّلْمِيزُ بِالْكِتَابِ ← دانش آموز کتاب را آورد.
ذَهَبَ: رفت	ذَهَبَ بِ... : ... بُرد	ذَهَبَ التَّلْمِيزُ بِالْكِتَابِ ← دانش آموز کتاب را بُرد.

! اگر فعل های «كَادَ - أَخَذَ - بَدَأَ» قبل از فعل مضارع بیایند:

١ «كَادَ»: (نزدیک بود / چیزی نمانده بود / داشت)

أَخَذْتُ أَدْرِسُ ← شروع به درس خواندن کردم

٢ «أَخَذَ» و «بَدَأَ»: (شروع به ... کرد)

كَادَ الطِّفْلُ يَغْرُقُ فَأَخَذَ يَبْكِي ← نزدیک بود کودک غرق شود، پس شروع به گریه کرد.

! ما مِن + اسم نکره ← هیچ نیست

ما مِن مؤمن ... ← هیچ مؤمنی نیست که ...
= لا تقي حسن

« ما من مريض يُصيب الإنسان إلّا و له علاجٌ و علاجُ أمراض القلوب هو قراءة القرآن الكريم و التدبّر في آياته! » (٤٩)

(١) هیچ بیماری ای نیست که انسان را دچار کند جز اینکه درمانی دارد و درمان بیماری‌های دل‌ها خواندن قرآن کریم و اندیشیدن در آیات آن است!

(٢) برای هر یک از بیماری‌هایی که انسان را مبتلا کرده، درمانی وجود دارد و خواندن قرآن و اندیشیدن در آیات آن درمان بیماری‌های قلبی است!

(٣) هیچ مرضی وجود ندارد که انسان بدان دچار شود و درمانی نداشته باشد و درمان امراض دل‌ها همان خواندن قرآن کریم و تأمل در آیاتش است!

(٤) هر بیماری ای که انسان را مبتلا می‌کند، جز این نیست که درمانی دارد و درمان بیماری‌های قلب‌ها قرائت آیات قرآن کریم و تدبّر در آن‌هاست!

تَسَاهَدَ الْمَعْلَمُ
مَعْلَمٌ مُسَاهِدُهُ
مَعْلَمٌ رَدُّ

فعل + اسم مرفوع (ان، وَنْ) ← ترجمه به شکل فاعل

فعل + اسم منصوب (ان، وَنْ) ← ترجمه به شکل مفعول

تَسَاهَدَ الْمَعْلَمُ
مَعْلَمٌ رَدُّ

(٥٠) «عندما فَتَحَ التَّمْسَاحُ فَمَهُ دَخَلَ فِيهِ طَائِرٌ كَانَ قُرْبَهُ، وَ بَدَأَ يَأْكُلُ بَقَايَا الطَّعَامِ مِنْ خِلَالِ أَسْنَانِهِ!»: (کنکور خارج از کشور انسانی ۱۴۰۱)

(١) وقتی که دهان تمساح باز شد، پرنده نزدیک او وارد آن گشت، و به خوردن بقایای غذا از لابه‌لای دندان‌هایش پرداخت!

(٢) آن زمان که تمساح دهان خود را باز کرد، پرنده نزدیک او وارد دهانش شد، و به خوردن غذای باقی‌مانده در بین دندان‌های او پرداخت!

(٣) هنگامی که تمساح دهانش را باز کرد، پرنده‌ای که نزدیک او بود، وارد آن شد و شروع به خوردن باقی‌مانده غذا از لابه‌لای دندان‌های او کرد!

(٤) آن زمان که تمساح دهانش باز شد، پرنده‌ای که نزدیک او بود به دهانش وارد شد، و شروع کرد به خوردن باقی‌مانده غذا از میان دندان‌هایش!

ساختار طلب

فعل امر / نهی فعل مضارع مجزوم ← تا + مضارع التزامی

ادُرُونِي اذُنِي كَمْ
يَا دُلِّي مَرَاتِمَنَا يَا دُلِّي
امر مضارع مجزوم
فعل مضارع مجزوم
فعل مضارع مجزوم
فعل مضارع مجزوم



لا تَتَعَاْسَلِي تَتَعَذَّرِي ← تَبْلِي نَسْنِ ثَا نَجَاتِ بِيَابِي !
 نه ... مضارع مجزوم

۲ نکته در

مورد ترجمه

«إِنَّمَا»

(۱) «إِنَّمَا» = فقط ، تنها

(۲) كلمة «فقط» روی قسمت دوم جمله ترجمه

می شود.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ ← مؤمنان فقط برادر هستند

(۵۱) «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَرَوْهٌ لَا يَسْتَطِيعُ الظَّالِمُونَ أَنْ يَنْهَبُوهَا، وَ لَا حَاجَةً لَهُ إِلَى حَارِسٍ يَحْرُسُهُ!»:

(۱) تنها علم ثروت است، ستمکاران نمی توانند غارتش کنند، و هیچ نیازی نیست که نگهبانی از آن حراست کند!

(۲) ثروت واقعی علم است، ظالمان نمی توانند علم را غارت کنند، و نیازی ندارد که نگهبانی از آن نگهبانی کند!

(۳) علم فقط ثروتی است که ظالمان توانایی ندارند غارتش کنند، و نیازی به نگهبانی که از آن نگهداری کند وجود ندارد!

(۴) علم تنها ثروتی است که ستمکاران نمی توانند آن را به یغما برند، و هیچ نیازی به نگهبانی که از آن محافظت کند ندارد!

! علی + اسم (ابتدای جمله)

← بر واجب است، باید

بر دانش آموز واجب است که
 دانش آموز باید

عَلَى التَّلَامِذِ أَنْ
 تَوَارَ شَارَا

← بر حذر باش از

تو را از هشدار می دهم (بر حذر می دارم)

إِيَّاكَ / إِيَّاكُمْ و (ابتدای جمله)

